

بزرگ فرمایا صنوا احمد انشا گستان
بعون بنین حق صنوا بن جبار

توسعه یافتگان کتاب مستطاب من اعلمت شمال حضرت رستا عنی اول



تصنیف افضل العلماء فرید العصر لانا شاه مدتی محدث دیوبند

درین زمین طبعی کتب لایعین بن افق بن

۱۹۷۸
#۱۵۸



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلمات اعجاز سات هم مشبه حمد و ثنای
 الهی است تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبه کبریای که خود بدان خوانده و هم مضمون نعت و وصف حضرت
 رسالت پناهی است صلی الله علیه و سلم که وی سجانه او را بدان تسبیح و توصیف نموده و چندین اسماء حسنی
 القوی جل شانہ است که در وی متکو و غیر متکو حبیب خود را بدان نامیده و حلیه جمال و حل کمال وی ساخته
 اگر چه وی صلی الله علیه و سلم بتامہ اسماء صفات الهی متعلق و مصفت است با وجود آن بعضی از آن
 بخصوص نامزد و نامور گفته است مثال خود حق عظیم عظیم مومن همین علی ادا می رودت بریم و جز آن و این جمله
 اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن قبیلست اما اول وی صلی الله علیه و سلم اولست در ایجاد و کمال و خلق
 آمد نوری و اولست در نبوت که گنت بنیاد آن آدم لجنیل فی طینته و اول بحیب به عالم در قدر مشاق است
 بر کم قال لابی و اول من آمن باسد و بد کسارت و اما اول المؤمنین اول من منشق عنه الارض و اول من
 له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت و اولیت آخرت در نسبت
 و رسالت و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کتاب و آخر کتب و این او آخر ادیان است چنانکه فرمودن
 السابقون در حقیقت این آخرت و خاتمت در رحمت موجب اولیت و سابقیت است در خصیلت که

نامی و نامحسوس کتب و ادیان شده بر همه غالب و غیره تا انظار الباطن ظاهر است انوار او که تا ساق
 در گرفته و عالم را روشن ساخته است و در هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن
 است اسرار وی که هر یک یک حقیقت حال وی راه نبرده و در نزد یک همه در نظاره کمال و جمال وی
 حیران و خیره مانده و هر کس که می بیند وی صلی الله علیه و سلم فاناست بر همه چیز از شیوات ذات الهی
 و احکام صفات حق و اسرار احوال و آثار و بیخ علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و صدق منوق کل
 ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها و من البیئات اتمها و اکملها اما بعد مسکون و بدین سبب
 حمد الحق بن سیف الدین ابوی قاضی و فقه اسلام بجهت بی رضاه و جعل اخوان خیرین اولاد باعث
 بر جمع و تالیف این کتاب که مسی است **ممدارح النبوة** و درجات نبوة آن بود که سالها شوق
 جان و ذوق ایمان مرا بر این میداشت که کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم
 و سلم که این نهد حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است سازد و تکمیل قسیم آن پردازد و اما
 فرزند عزیز نور دیده دانش و پیش نور الحق خصه الله تعالی عزوجل بفیضه المطلق مؤید و موکد آن میشد
 و لکن چون امر میشد یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال شاهد مقصود و در توقف بود چون از فضا در زمان
 انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغربان روزگار راه یافته و از تیرگی آینه استعداد و تنگی حوصله
 ادراک ادراک پایه آرفع و مقام آچین محمدی را که هیچکس را بدرک و دریافت آن راه نیست شناخته و تقصیری
 نورا دای حق استقامت نموده و از جاوده دین تویم و صراط مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت درین
 مسلمانان آن نمود که احوال و صفات قدسیه آنسرور انبیا و امام اولیا و مخرسل استاد کل معدن علوم
 اولین آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین اسطه هر فضل و کمال و مظهر هر حسن و جمال هم شاهد و هم شهود
 و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این خیر از آن حقیقت حال آگاه و گرانزد و غافل از خواب غفلت
 بیدار سازد و طالبان راه را و براه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق در آرد پس کتابی آمد شامل احوال سبب
 و حال و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ناشی از نشاء ذوق و محبت بود و در یک
 مدت از برای عادت بیرون نمود و چون در کتاب حروف تحقیق خبر نداد که کی آغاز یافت و کی بانجام
 رسید و اندولی الرشا و الیه المبداء و المعاد و ترتیب کتاب به پنج قسم آمده **قسم اول** در فضائل
 و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق علیه و صفات کریمه و کمال

و شرف وی صلی الله علیه و سلم کلمات قرآنی و احادیث صحیحین ثابت گشته و ذکر شریف وی در کتب
سابقه و ذکر کرامت مرحوم وی در این کتب و ذکر فضائل مشترک میان وی و انبیاء و دیگر و کمالات
متمم بوی از معراج و جزآن و ذکر معجزات قاهره و آیات باهره که وی صلی الله علیه و سلم و ذکر اساسی
شریفه دینی و فضائل و کرامات و درجات که در تشریح آن خصوص ذرات با برکات وی خواهد بود از عموم
و خصوص سلیت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم که واجب است بر خلق رعایت آن از ایمان
و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقررات و عادات کریمه که محبوبات الهی اند سبحانه و تعالی
و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این سبائل رسم کرده شده است ترتیب یافت
قسم سوم در ذکر نسب شریف و محل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کفالت
عبد المطلب و موت وی و امداد و اعانت ابوطالب و او را و سفر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه
ابوطالب بچنان شبام و شناختن سحیر ابراهیم و او را و ایمان آوردن بی نبوت وی و تزویج خدیجه و ذکر بناگاه
کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب از بیت کفار و هجرت صحابه بچنان شبام و رفتن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بچنان طائف و بیعت جنح ذکر بیعت انصار و انبعاث باعث هجرت و رسیدن بنده
طیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای
هجرت تا سبادی مرض و وفات و قوع یافت و چون قانع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم
در سنی مرتب برده باب خواهد بود اگر چه بعنوان ابواب مذکور گشته قسم چهارم در ذکر حدوث مرض
و امتداد آن دو قاعده که در ایام مرض روز وفات و قوع یافت و ذکر غسل و تحنین نماز و دفن و اثبات
حیات انبیا در این قسم مرتب بر سه باب است قسم پنجم در ذکر اولاد ظاهره و ازواج مطهره و سراری که
وی صلی الله علیه و سلم و ذکر اعمام و عمات و جدات و انجوت ضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس
کتاب و امر و رسل و عمال و خطبه و شعراء و ملو ذنین و آلات حروب و ابواب امثال آن و ترتیب این
قسم بر یازده باب اتفاق افتاد و سبائل در بیان بعضی از صفات کامله و سه
صلی الله علیه و سلم بر طریقه اهل معرفت و طریقه توحید و استمداد بجناب اقدس وی صلی الله
علیه و سلم قسم اول در فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و درین قسم یازده باب
باب اول در بیان حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه و سلم

و سلم اما وجه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم است جمال الهی است و منظر انوار آفتابیه وی بود و همچنین
از بر برون عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب روی و خوشنوی ترین مردم
صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث ابی هریره آمده ماریت شیبا احسن من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ندیدم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ماریت شیبا و نگفت انسانا یا رجلا
بیشتر است که خوبی و حسن می فائق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب
روی وی صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که چون سپیدی تو را گویا سپیدی آفتاب طلوع میکند
و طبعیت تابش نیست روز هستی زاده آفتابی چون تو ندارد و مقصود بیان طلوع و اشراق و لعان
وجه مبارک و روی روشن است و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از برادرین عازب که آیا بود روی
روشن آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لعان و ثقالت و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف
معنی تدویر فوت می شد عدول کرد بسوی قمر از جهت استماع وی هر دو صفت را تدویر و لعان و در حدیث
مسلم آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه شروق و لعان در آفتاب بیشتر است
اما در ماه ملاحظی است که در آفتاب نیست و ملاحظی صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند و در
آن ذوق است و وصف او بر بیان راست نیاید چنانکه گفته است **طبیعت** شاهان نیست که موسی و یساک
دارد و بنده طلعت آن باش که آنی دارد و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف
علیه السلام بود و ملاحظت که گفت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود انا الطمخ و اخی یوسف اصبح و باید
دانست که تدویر وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گردش دایره باشد چه آن از دایره حسن
جمال بیرون است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود و قلیل و پر دراز نبود و آن در حسن جمال و عظمت
و اہبت داخل است و آمده است که بنور روی مبارک وی مکلم و نه مطم و مکلم مدور الوجه را گویند که
سخت مدور باشد و در شفا گفته که مکلم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول
ذقن میباشد و مطم بر وزن محطم آسایده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجماع نیز در وی اخذ
کرده و او بعضی معنی نخیست هر دو آید و هر دو معنی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نیم همواره در بعضی
روایات اسیل الخدین آمده از سیلان در مواہب لذیہ از این الاثیر نقل کرده که اساکه در خدین معنی استطال
است و آنکه بلند و برآمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث هر کسی را که پرسید آیا بود و کجا

روی مثل سیف فافهم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قر و شقه قر که بمسئ قطعه و نصف است
 واقع شده و در اشعار نیز شاهد آنرا نیز پارچه خوانده اند چنانکه گفته است **مصرع** هر دیده جای طلعت
 آناه پاره نیست با و گویا که این بلاخط علو قر و زیادتی جرم و تدویر اوست نسبت بروی او میان در اغلب
 همین تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعرا صحابه و فضیلتی ایشان است واقع شده پس
 لابد آنرا توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه مجمل است بر صفت وی صلی الله علیه و سلم نزد
 و برگشته مگر سبقت که در نوبت بعضی روی نمایان می گردد و نمایند میکنند این را بعد از چهره بر منظم که نزد طلب
 است گفت التفات کرد بسوی بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بروی که مانند شقه قر است و احسن آنست
 که این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعه قر بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون شکن می افتاد و در جبهه مبارک
 وی روشن می شد و بیدر نشید گویا که پاره از قر است چسبست کسیکه تشنه لب است باز میداند که چسب
 روح حیات است چنین پیشانی + و فی المصرع سر بفتحین شکن پیشانی جمعه اسرار و جمع الجمع اساری و
 فی الحدیث کان تبرق اساری و وجه بعضی گفته اند که تشبیه بقطع قر از جهت اجتر است از سوادی که در
 قرست و این سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بخیری است که در قرست از ضیاء و استنارت یا قطع نظر از آن
 سواد و تیر سواد در قطع قر نیز واقع است و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم مانند دایره قر و دایره قر ناله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند
 گفت بنده مسکین نور الله بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قرست و تشبیه به ناله قر
 اشارت است باحاطه نور و اخواب جوانب اطراف وجه مبارک که حکم ناله دارد و در بیان کمال ضیاء و
 نورانیت ربه شریف و عظمت است اهدت و جلالت اوست در باب که چه چیزی در آید در نظر شود از نظر کردن
 درین تشبیه از جمال و جلال وی صلی الله علیه و سلم که پر میکنند دیده را و دل را بنور محبت و عظمت و در
 حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه باینکه آمده است مظهر و اشهر تشبیه بقر است لیله البدر سیته از
 امی همان آمده است که زنی از همدان بمن گفت که می کرده ام بار رسول خدا گفته و وصف کن روی او را
 که چه روی بود گفت کانه لیله البدر لم اقبله ولا بعده مثله صلی الله علیه و سلم و بر طالب شتاق که
 همیشه با تبه جمال جهان آری روی مشرف است با و که در لیالی بهارین مشاهده غافل و فارغ باشد

عاشق المذموم
 وجه الدین بنی
 صفت درین
 که در این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعه قر بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون شکن می افتاد و در جبهه مبارک وی روشن می شد و بیدر نشید گویا که پاره از قر است چسبست کسیکه تشنه لب است باز میداند که چسب روح حیات است چنین پیشانی + و فی المصرع سر بفتحین شکن پیشانی جمعه اسرار و جمع الجمع اساری و فی الحدیث کان تبرق اساری و وجه بعضی گفته اند که تشبیه بقطع قر از جهت اجتر است از سوادی که در قرست و این سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بخیری است که در قرست از ضیاء و استنارت یا قطع نظر از آن سواد و تیر سواد در قطع قر نیز واقع است و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم مانند دایره قر و دایره قر ناله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قرست و تشبیه به ناله قر اشارت است باحاطه نور و اخواب جوانب اطراف وجه مبارک که حکم ناله دارد و در بیان کمال ضیاء و نورانیت ربه شریف و عظمت است اهدت و جلالت اوست در باب که چه چیزی در آید در نظر شود از نظر کردن درین تشبیه از جمال و جلال وی صلی الله علیه و سلم که پر میکنند دیده را و دل را بنور محبت و عظمت و در حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه باینکه آمده است مظهر و اشهر تشبیه بقر است لیله البدر سیته از امی همان آمده است که زنی از همدان بمن گفت که می کرده ام بار رسول خدا گفته و وصف کن روی او را که چه روی بود گفت کانه لیله البدر لم اقبله ولا بعده مثله صلی الله علیه و سلم و بر طالب شتاق که همیشه با تبه جمال جهان آری روی مشرف است با و که در لیالی بهارین مشاهده غافل و فارغ باشد

در این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعه قر بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون شکن می افتاد و در جبهه مبارک وی روشن می شد و بیدر نشید گویا که پاره از قر است چسبست کسیکه تشنه لب است باز میداند که چسب روح حیات است چنین پیشانی + و فی المصرع سر بفتحین شکن پیشانی جمعه اسرار و جمع الجمع اساری و فی الحدیث کان تبرق اساری و وجه بعضی گفته اند که تشبیه بقطع قر از جهت اجتر است از سوادی که در قرست و این سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بخیری است که در قرست از ضیاء و استنارت یا قطع نظر از آن سواد و تیر سواد در قطع قر نیز واقع است و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم مانند دایره قر و دایره قر ناله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قرست و تشبیه به ناله قر اشارت است باحاطه نور و اخواب جوانب اطراف وجه مبارک که حکم ناله دارد و در بیان کمال ضیاء و نورانیت ربه شریف و عظمت است اهدت و جلالت اوست در باب که چه چیزی در آید در نظر شود از نظر کردن درین تشبیه از جمال و جلال وی صلی الله علیه و سلم که پر میکنند دیده را و دل را بنور محبت و عظمت و در حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه باینکه آمده است مظهر و اشهر تشبیه بقر است لیله البدر سیته از امی همان آمده است که زنی از همدان بمن گفت که می کرده ام بار رسول خدا گفته و وصف کن روی او را که چه روی بود گفت کانه لیله البدر لم اقبله ولا بعده مثله صلی الله علیه و سلم و بر طالب شتاق که همیشه با تبه جمال جهان آری روی مشرف است با و که در لیالی بهارین مشاهده غافل و فارغ باشد

و کلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط واعدال است که مدار حسن و جمال و بنمای فضل و کمال است
 و در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکله یضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است
 و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم میباشند و شمله سرخی در سواد چشم و این صفت چشم شریف کتر
 مذکور شده ولیکن در نهایت گفته کان اشهل العینین گفته اشمله حمره فی سواد شمله سرخی در سیاهی این نیز
 نوعی از حسن است در چشم که در ریاست ولیکن مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت جوانان گرس
 شهلا آمده فی القاموس اشکل چیزی که در وی سرخی و پیدری مختلط باشد یا چیزی که سفیدیش بسرخ
 زرد و شکر را سحر نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل میرباید بعضی
 اشکل العینین را بطویل شق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرد و در قاموس نیز این چنین گفته و قاضی
 عیاض مالکی هم اینچنین آورده در شامل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المؤمنین علی کرم
 الله وجهه عظیم العینین بار او را معنی است و الله اعلم و ادعج العینین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم و در قاموس
 معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آنحضرت اکمل العینین بعینت بسان سرمه سیاه کرده خاشه مردم و چشم
 نو که سیاه سرمه ناکرده یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگر چه سرمه کشیده بودی و چه نماند
 در صفت البصار آنحضرت صلی الله علیه و سلم این عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب
 چنانکه میدید در روشنای روز و راه البخاری و بعضی از عالمان نیز اینچنین روایت کرده و قاضی عیاض در
 شفا آورده که آنحضرت در شب یا زده گوکب میدید و نزد سهیلی دوازده آمده بود نظر او بسوی زمین از تراز
 بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جیاد آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان داشت
 بسیار یا ایما بنا بجهت اقطار و حی بودی و اینکه بجانب زمین بود در حالت روزمره است و اکثر نظر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن گوشه چشم که در جانب صدغست و آنکه در جانب بینی است
 از اموق و واق میگوند و این از غایت حیا و وقار بود چون التفات میکرد وی نگریست بچپ و راست
 تمام بر میگشت و بزرگ دیدن نظر و گردانیدن عنق آنفاغنی نمود که از عادت سبکساران و سنگران
 است و نظردی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده است که مقتدیان می
 سبقت نگیرد از من در رکوع و سجود که من می بینم شمارا از پیش و پس یکسان پوشیده نیست بر من رکوع
 و سجود شاه حقیقت این روایت را خداوند چگونه بود و حقیقت تمامه احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم

عینین از آن جهت است که در آن کتب مذکور است

علیه و سلم را چنین است که بکنه آن توان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم تاویل تشابهات دارد و آنچه
 بیاس عقل و نظر علم میوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یارویت قلبی بهر
 تقدیر مخصوص است بجال صلو او که محل انکشاف تمام موجب از یاد نور است یا عام است عار احوال
 اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت
 بصری در هر جزو بدن پیدا آورد و یاد در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در بیان
 کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میگردان و نمی پوشد آنرا جامه های صوفی این
 جماعه منطج می شد در حایطه قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد و افعال ایشان را و این دو سخن غریب است
 اگر روایت صحیح ثابت آید اما صدق و الا محل توقفت است و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است
 و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علت بطریق دمی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که صواب است
 که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی در درک و علم عقولات دادند و حواس
 لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سه را در حکم کعبه گردانیدند و اسد اعلم را اینجا
 اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من نبده ام نمیدانم
 آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
 کتفیم که آن انکشاف مخصوص بجال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
 در سایر معنیهاست دلالت میکند بر آن حدیثی که واقع شده است که یکبارگی ناطقه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خیر از آسمان میبرد و در نمی یابد که ناطقه او کجاست چون این سخن
 منافقان با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و در نیایم مگر آنچه بدانانند و در یابانند و در پروردگار
 من متصل همین گفت که تحقیق راه نمودن پروردگار تعالی بر آن ناطقه که وی در موضع است چنین چنین
 بند شده است مهاروی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نمی یابد مگر آنچه در یابانند و در پروردگار تعالی خواهد در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال
 اما مع شریف دمی صلی الله علیه و سلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من
 بنیم چیزی که نمی بیند شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطیبات آسمان را و اطیبات آواز پالان
 و آواز شکم تهی و آواز شرکره و مانند آنرا گویند و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیبات کند نسبت جای

بنام حق پروردگار

چشم و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سوره و در روایتی مگر
 ساجد است یا قایم و بیان ماهیت اذن شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته شده است جز آنکه
 در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت با هم الاذنین حاجبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده اند
 علی رضی الله عنه واضح الجبین در روایتی صلت الجبین فی الصراح صلت پیشانی کشاده و در حدیث
 دیگر واضح الجبین در روایتی واضح الجبهة و در ذکر وجهه شریف از کعب بن لکب گذشته که چون حسین در
 پیشانی می افکند چنان می نمود که گویا قطع قر است و گفته اند که از اثر نجات و طالع و نورانیت و حسین
 ظاهری شد و سر نوشت که در شکم مادی نویسد در موضع جبین است و گاهی مشاهده این معنی در در کعبه
 منظره که عادت بر تطلبه و توبه وی واقع شده است تا حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت
 لایح و فایح است از آن اما واجب شریف حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون حاجبین
 واقع شده است و قرن اتصال موسی ابروان است که حدیث ابن ابی بکر که از او اصفان حلیه شریف
 بود من غیر قرن آمده در بیان ایند روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
 و ظاهرا اقتران بسیار بوده مویها سخت بهم چسبیده باشد بسیار فرجه بهم نبوده اتصال بود موسی چنانچه
 خفیف که بدان اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افند و در تفسیر شود و خیال تیر همچنین می نماید
 و اسد علم و گفته اند که در میان ابروان یکی بود که می جنبانید از آنرا غضب و تیز و حدیث ابن ابی بکر آمده است
 که اینج حاجب تفسیر کرده اند که ارج را بقوس طویل و افسر الشرح و در روایتی از حج الواجب سوانع یعنی
 تمام موسی و در قاموس و صحاح زنج یعنی باریکی ابرو یا در از می گفته لغاری گمان ابرو و بهیچ از بعضی
 صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسن الوجوه عظیمه الجبهة و قیق الحاجبین
 و وقت با و فور شرفنا فان ندار و در او بدقت آنکه بر موسی در دم نبود و فور شعرا آنکه موسی و بر آگنده نبود
 اما الف شریف اقصی الالف و اقصی العین واقع شده و عین کبیر عین جمله و سکون او کسرتون
 اعلی الف که در تحت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقصی را السائل الحاجبین مرتفع الوسط و مساکل
 از سیلانست یعنی هموار با نوعی از طول و دقیق العین نیز آمده و وقت نیز و یک یعنی سطلانست مراد
 نفی غلطت و عین الف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسیکه نیک تامل نمیکرد که بلند است
 و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا میزد و پدید آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت مندی می و از ندا ما

بیان جبین مبارک

بیان الواجب شریف

بیان الف شریف

ثم شرفه و در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ضلیع النعم یعنی
 فراخ دهن و همچنین وصف کرده است ابن ابی هالد که وصف نبی بود صلی الله علیه و سلم و حدیثی از حدیث کبیر
 در بیان علیه شریف که مذکور است هر شاکل تریزی و سحت ثم مدوح است نزوح و مذموم میدارند صغر
 نم را و مردان نه در زمان و تنگ دهنی که شعرا و روحانان اعتبار کرده گویند بجهت بودن ایشان است در حکم نسا
 و بعضی می گویند کنایه از کم سخن و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از ضلیع النعم این عبارت زیاده کرده اند که بیابان
 مراد از فراخی دهن می کند یعنی کلام و بیخمه باشد که یعنی آغازی کرد آنحضرت سخن او ختم میکرد و بشد قهای
 خود شوق بکسیرین کنج دهن و شوق بجزیک فم یعنی شوق خطیب باشد که کام کشاده و تشوق فصاحت
 نمائیده یعنی سخن از دهن شریف تمام و کامل و پر برمی آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حاصل این بیان
 و فصاحت اثبات آن اصح کرده و تشوق لسانی که از آدم کرده اند در صورتی است که بطریق تکلف و تشغ
 و بناحق باشد و بعضی از ضلیع فم قریب شفتین می آورده اند منفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصلح
 فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب منفلج الشنا یا شنب رونق دندان و آب و شیرینی وی
 و فی العاموس الشنب بجر که بار و رقه و برود و عذوبه فی الاسنان در حدیث علی رضی الله عنه سبلج الشنا یا
 بموصه و حیم روشن تابان دندانهای پیش و در حدیث این عباس آمده گفت بود آنحضرت کشاده لبها
 چون تکلم میکرد دیده می شد که گویای برآید نور از میان کشاده گی دندان پیش وی رحم الله ابو صیری
 حیث قال شعرکانا اللولوز المکتون فی صدق من سعد فی منطق منه و تبسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
 که بود لبها و مهر دهن آنحضرت احسن و اللطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و
 مراد تمامی و درستی آن خواهد بود اما اب دهن شریف وی صلی الله علیه و سلم شغای بود و خستگان دلداد
 را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیر و به شدن آنها در ساعت
 مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلور و بخت
 آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن خانه انس رضی الله عنه
 چاهی بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در دینه چاهی شیرین تر از آن یکبارگی طفلان
 شیر خوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند
 و شیر خوردند و در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

بیان شریف

بیان ضحک خندان

بیان صورت پر لب

خوردن و دان وی نهاد و یکیدن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از مجزات است و اشال آن بسیار است اما
ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود و لهوات وی و لهوات بیفتحات جمع لهاته و یقع لام گوشت پاره که در اعلا رخوره است
از اقصای نم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه و انم الشرا و اگر در بعضی احادیث آمده
است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواید وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانها اند و آنرا آخر است
عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بیرونید مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن آن
مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از مواجد اینجا ایناب یا اخراس است بطلاق
ز آن اخراس مخصوص اکثر خنده وی صلی الله علیه وسلم بقبسم بود و قبسم از بیادوی ضحک است و ضحک
ببساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سرور و اگر آواز باشد شنیده شود و از دور تر قهقه گویند و اگر
ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها
کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهری شود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نیکو و تبسم و تواند که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد
اما قهقه ظاهرا کرده است از ضحک کنار و افراط و در آن است که می برد و قار را وی میراند دل را و بزاز و قوی
از ابوهریره آورده که چون ضحک میکرد آنحضرت روشن می شد دیوارها وی افتاد نور دندانهای او بر آن
چنانکه از آفتاب فتد و بجای آنحضرت نیز از جنس ضحک بود بلند می شد آواز و لیکن میرفت اشک از
چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگر کسی بگوید و در بعضی روایات آمده است آواز آتیا
و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا آور
نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از خیمازه که از کسل و شرمانی است و از تاریخ بخاری و
ابن ابی شیبه آورده اند که ماثاب النبی قطور در بعضی روایات ماثاب نبی قطور واقع شده هیچ پیغمبری خیمازه
و در حدیث آمده که ماثاب از شیطان است اگر قلبه آرد و هین بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان
گرفت و آنکه با یا آه آه گویند بنایت شیخ است و آمده است که شیطان خنده میکند در وی کسیکه میکند
آنرا اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا و
اعلا هم و نبود هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لجمه که در وصف کلام شریف

و

واقع شده است بهین معنی است که بود زبان شریف و می راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بخارج
حروف چنانکه باید و شاید و قادر باشد بر آن بیخ کی و صدق لجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده اند
رضی الله عنه که نفرستاده است خدایتعالی بیخ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستادم پیغمبر
شمار اصلی الله علیه و آله و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از همه و ازینجا گفته است طبعیت در دل هزرتی
گر حق فرماست در روی و آواز پیغمبر معجزه است و می رسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجای که نرسد آواز
هیچکس خصوصاً در خطبها که در وعظ و تحویل و انداز سخن چنانکه می شنیدند مخدرات در پرده های خود و خطبه
خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند در منی و علی کرم
وجه پیش آنحضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از آن
است و شنوایان صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم و می صلی الله
علیه و آله و سلم زیاده بر آن است که محاسب فکر و اندیشه گرد و حصر و احصای آن تواند گشت و ممکن نیست و
آن بی بیان و بیان آن بلسان و نیافرید پروردگار تعالی بیخ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله
علیه و آله و سلم کیبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آید
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده
پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادب بنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من و نیک کرد ادب او علم عربیت را که تعلق زبان عرب فصاحت و بلاغت دارد ادب بیگویند و نیز
فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضه وی صلی الله علیه و آله و سلم حلیمه سعیدیه اند و ایشان
افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالانصا و من فصیح ترین کسی ام که نطق
کرده است انصا و اگر چه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است با آنکه فرمود که من افصح عربیم زیرا که اینخرف مخصوص است
بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق اینخرف تمام او کرده باشد نیست مگر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و نخرج اینخرف از اضراس الیمین و ایسرت و گفته اند من الایسر الیسیر یعنی افصح
عظام از هر دو جانب خراج میگردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکلام سبین مفصل که اگر چه

بیان و جلال و کبریا

سامعی شود کلمات آنرا جدا جدا آورده است که اعاده میکرد و آنحضرت کلام را سه بار تا فهم کرده شود از روی ظاهر
 آنت که این در مقام اهتمام و احتیاط در محل الهام و اشتباه خواهد بود همیشه در هر سخن اینچنین میکرد و الله
 اعلم و از خصایص کلام ختمیه محمدیه است صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود او بیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام
 و مراد جوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و علماء بعضی از آن کلمات را بر حسب
 وسع و طاقت خود فراهم آورده اند و کتب و فواتر خود را بدان موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت
 را صلی الله علیه و آله وسلم که بملوک و امارا عطا فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نمود نیز آورده شرح
 و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ فارسی است و معتقد است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب
 و مناشیر روی نداد اما بعضی از آن کلمات شریف آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بصورت اوقات این
 آن از زبان و زبان شریف ذکر کرده شد **طیبت** حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان
 آنکه شنید از زبان دوست یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین جامع بر مفید
 ترین احادیث و بعضی از آنست علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته
 باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلبی اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلبی است پس علم متعلق
 بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالیه و مدار تمام طاعات و عبادات
 و باین اعتبار اگر بر راه مهالعه روز و تمام علم گویند نیز درست است اقدس من حسن اسلام المرکز که بالابعینه المسلم من
 سلم المسلمون من یدیه و لسانه لا یومن احدکم حتی یحب لایحیه یا یحب لنفسه الدین **لصیحة البلاء** مکرر المثلث
 المجلد بالامانة المستتار و من ترک الشر صدقة الحیا خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصیحة و القوال
 نعمتان مغبوتان فیها اکثر الناس من عشنا فلیس لنا الدال علی الخیر کفاحه حب الشیء یعنی یصم المریح من آ
 لا ترفع عصاک عن اهلک خیر کم خیر کم لایله من بطار به غله لم یسرع به نسیه زر عبا تر و جبا الخلق الشیء یسید
 العمل کما یسید العمل ابایکم و خضره لایس من لایس الدین احد الا قلبه لکیس من وان نفسه و عمل بما
 بعد الموت و العا جرم شیخ نفسه و حتی علی الله لیس الشدید من قلب الناس تا الشدید من قلب نفسه الشنا
 ریح المؤمن الفنا منه کثیر لایفنی الا مقصود فی النعمة نصف المعیشتة و التود و الی الناس نصف العقل و
 حسن السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر و لا ورع کالکف و لا حب کحسن الخلق الرضاع بغير الطباع
 الایمان بیان لایمان لمن لایمانه له و لادین لمن لا حمد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشرف من الجهل

باین جوامع الکلم
 وی صلی الله
 علیه و آله
 وسلم

و لما مال اغرم العقل ما جمع شئ الى شئ احسن من علم الى علم كمن في الدنيا كالمك غريب او كعالم سبيل و بعد
نفسك من اصحاب القيور العفو لا يزيد الجهد الا عز التواضع لا يزيد الارفة ما انقض مال من صدقة كنوز البر
كتمان المصاب لا تظهر الشماحة باحیک فی عایة الله و بلیک هر کی ازین کلمات گنمی ست مشبهه عیال و غراب
آداب بین و دنیا و فاعده ایست متضمن سعادت اولی و آخری و امثال این بسیار ولی اندازه است آنچه با
در نظر وقت و درآمد نیست و هر هر کی را شرمی و بیانی ست اگر ذکر کنند بد فایز در گنج و حدیث الدین النصحة
شماست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علم را عالم صح آیند و بشرح آن زبان کشاید جزوی از ان بسیار
و اگر گفته باشند بر اندازه علم و وسعت حوصله دانش خود گفته باشند با نمودی از ان در رساله فارسی اشارت کرده
اما اس شریف و حدیث این ابی بار آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلیم الهام بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز سرد بزرگی سرزین است بر و فور عقل و وجودت فکر جهت قوت دماغ و کثرت
آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغرو عقارت راس است و وجود اعتدال مرغیت در همه اعضا و خواص
شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده و این قاعده کلیه است همه جا باید نگاه داشت اما موسی مبارک گفت قنانه
همه سیدم از ان سر از سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود موسی شریف وی رجل رجل بیخ راه و کسر
چیم و سکون آن و فتح نیز آمده چنان سبب قطب و سبب بین سکون با و کسر آن موسی نرم فرومشته و قطب
بفتح قاف و کسر طاء فتح آن سخت دو تا و چیده و مثل موسی سیاهان که آنرا چکله گویند و در بعضی احادیث
آمده که موسی مبارک آنحضرت جسد بود و آنرا جسد و قطب جسد بیخ چیم و سکون عین موسی که در وی نامی پیش
و نرم در با نباشد سبب و قطب سخت جسد و چینی و آیات نفی جسد کرده اند و مراد جسد شدید الجوده شده
فی اهرل جسد مرغول و قطب سخت مرغول و سبب موسی فرومشته پس موسی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سبب بوده قطب بلکه بین بین بود آنرا هم رجل گویند و هم جسد گویند و بود درازی موسی شریف وی میان گوش
و در روایتی تا گوش و در روایتی تا زمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک گوش و وجه جمع میان
روایات آنست که این با قهار و اختلاف احوال اوقات است گاهی که تیل می مایند و شان می که در دراز
می بود و در غیر این حال کوتاه تا بر تن موسی بعد از سردن که بتدریج زیاد شده می تا اینرا بت و در راه بایش
گفته در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلاتی واقع می شد از تقصیر موسی درازی گشت و چون قصر
میکرد کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی قصر میکرد و احوال

بیان راس و کسر

موسی شریف
صلی الله علیه و آله و سلم

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبود و در دایت خلق در غیر این دو جایافته نشده است و اسد اعلم و دوست
 الهامانی اند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکعبه قدم آورده بود او را چهار گیسوی بافته و گذاشتن
 موی سنت است و همچنین است عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند موها به تیل لیدن و شام
 کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرگز اثر و لیده و تیره سر موی دیدی مگر دره داشتی فرمودی گاهی در قطری آید
 یکی از شاگرد یا شیطان است و هرگز دیدی که بسیار تکلف میکند و در از کردن موی و آراستن آن از این
 مکره داشتی و توسط همه حال محمود است و هرگز آنرا تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر است و از امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را ندانم بار که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم که در پنج هر موی جنابت است و الا آن سر در موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام مخصوص
 مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد آنست **قائده** ولیکن
 همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و در گان فرق میکردند
 سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد بسدل فرود داشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا
 کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خلی که آنم فرقی بگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
 دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شدند و پیچیری بعد از آن فرق میکرد پس گفتند
 که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بسوی پس
 سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتحاد فرق با جهاد باشد که در پدید آمدن آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
 او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را با جمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق احب و افضل
 است کذا قالوا و شمار آنست که میگذاشت موها را بحال خود اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه
 می گذاشت و اسد اعلم و اختلاف کردند علی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خضاب کرده یا ناکه
 بر آستد که کرده و مذہب محدثین اینست زیرا که زبیده بود پیری وی بسر حد خضاب در تمام سر و بجه چهار
 یا هفتده یا نهمده موی بود و به بست زبیده بود چون اذنان میکرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
 و گفت انس بود در بجه شریف وی چند موی سفید اگر منیر استم می شمردم و چند موی در سر مبارک و
 و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهای شریف را که

عزیز داشتن موی سنت

جنابت موی

اختلاف مذہب در خضاب موی

و

نزد وی بودند مخصوص بودند گفته اند محبوب نبودند بلکه مفرح و مخلوط بود بطیب و چنان می نمود که گویا
مخضوب است یا خضاب کرده بود او را انس تا حکم گردد و در استند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه
که از امیل در موها پس از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفوة و گفته اند که مراد
از عمران است و سابق آنحضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شیندم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که
موهای شریفه ساهه بود و سیاه رنگ میگیرد و تنقیه و تطهیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت
یا رب طرآن چند موی شریفه که سفید بودند آن رنگ می گرفت میباشد اگر این خضاب وقت پیری بود
فقد بر روز نوبی نقل کرده اند که گفت مختار است که رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس خبر
داد هر کس با آنچه و بدو هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است
و ممکن نیست ترک وی دینت او را تا ویل و بدانکه بعضی علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
با وجود آنکه سن مبارک وی تحمل و تحمل آن بود و جی گفته اند که زمان مکره میداند پیر را غالباً و هر که مکره
پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیز را کافر شود و در روایت متذکره از انس آمده که شیب او
اینجا عیب داشته و گفته ما شمارا از ما شیب گفته اند عجب است از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال
آنکه در حدیث آمده است که شیب قار است و نواز است و شیب ممدوح است بر زمان نبوت و گفته اند که چون انس
رضی الله عنه بباله آنحضرت در خضاب تغییر مشاهده کرده چنانکه ابو حمزه و الدابی بکر صدیق رضی الله عنه
دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکره پنداشت آنرا فرمود تغییر دهید شیب را از شیخ پس چون انس
ازین حدیث عیب چون شیب نهیده و حدیث دیگر را شنید یا خیال کرد که آن حدیث نسخ است باین حدیث
حکم کرد و آنچه کرد که آن فی الموهب اللدیه گفت بنده مسکین شبهه اند فی مقام این شک نیست که شیب از
قوت و قدرت و مهابت و چشم اعدا درین کمال است که در تقویت دین اظهار شوکت اسلام و غلبه تمام دارد
خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غلبه با کفار در آن زمان اغلب او فرمود حکمت باله الهی اقتضای
آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز نمی نماید موسوم نگردانند و ترتیب آنحضرت صحابه را و
در خضاب که تشبیه با اهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیب ظهور آن بچند شعراست بجهت نحو
و شیب بود چنانکه فرمود شیب سوزن بود و الواح و المرسلات و عم یسار لون و اذا الشمس کورت و انقدر
که در صورت شباب غلی و فتوری راه یابد و این بودن شیب قار و نور منافات ندارد چنانکه بر خلیل الرحمن

منه
بجز آنکه در حدیث آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم
نموده که اگر کسی از او
بوی خوشی بپوشد

صلوات الله وسلامه عليه برای تیز میان وی و میان اسحاق علیه السلام شب بر گماشتند و گفته اند
 یارب کمالها و قارگفت رب زونی و قاراقانم و باسد التوفیق و اما لحيه شريف وى صلى الله عليه وآله
 در حدیث ابن ابی باله آمده کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كثر اللحية یعنی انبوه و بسیار موی و در حدیث
 و كثر درخت یعنی كثيف است ضد لطيف گفته می شود در جل كثر اللحية و كثيف اللحية و لحيه كثر و در صحاح
 قاضی حیاض گفته كثر اللحية بلاء صدره و در لحيه شريف و طول قدری همین در كتب بنظر نمی آید و در صحاح
 البیہی گفته که لحيه آنحضرت چهار انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار بود از روی خلعت دراز و کم نمی شد و سه
 برین یا نه نمیشود و در سال در لحيه موجب حسن جمال میماند خصوصاً که كثر اللحية باشد و احد اعلم و نیز این
 سخن مخالف چیز است که از شفا رو مذکور شد و منافی است با آنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت
 از لحيه خود از طول و عرض می برد شارب را یعنی سبلت را و می فرمود کسیکه سبلت بر او می از نایت
 زد و می چین آمده که مخالف گفتند در گرفتن شمس کاز او در روایتی بخوس را و بسیار گفتند و دراز سازید ریشها پاک
 کنید و با لحيه کنید در گرفتن سبلتها و مذہب آنکه در گرفتن سبلت مختلف است و ادنی اینست که لطراف
 لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است و نزد بعضی سنت است و نزد بعضی احادیث است که از بیخ بر او
 اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت خود را بر سواک و این بظاهر با عقاید منافات دارد کذا
 قبل و این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات اخبار خواهد بود مشهور در مذہب ما آنست که بمقدار ابرو
 بگذارند و این در غیر غار است اما در غازی مستحب طول شارب است تا در چشم دشمنان همیت نماید اما آنچه که در
 سب با پوشاندن کذا فی مطالب المؤمنین تعلقاً عن الذخيرة و باکی نیست ترک سبالتها یعنی طرفین شارب گفته اند
 که ایس المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالتها میگذاشتند زیرا که وی درین بانی پوشند و طعام در وی نمی ماند
 و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا حقیقه گویند نیز اختلاف است و افضل ترک آنست اما در حلق طرفین
 سنقه لباس به است و در حدیث غیر لحيه نیز اختلاف است مشهور در مذہب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که
 مراد آن باشد که کمترین نمی باید ولیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بران و گفته اند
 که اگر علی و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحيه خود را
 بمقصد پس آنچه زیاده می آید از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
 ولیکن این لفظ است که کان ابن عمر اذ ارجع او اعتمر فبعض علی لحيته فافضل اخذه و باز از نافع از ابن

بیان لحيه شريف

تفاوت در طول و عرض

خارجی است و در بعضی روایات آمده است که در گرفتن سبلتها و لحيه

۱۸

عمر حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما اشرار شوارب و اعفوا لعلی
یعنی بهالغۃ کنسید و رطمع سبلتها و بگذارید ریشها را بحال خود تعرض کنید بدان کذا فسرہ الشارحون باز
اشکال کرده اند چون اعفوا ریحہ مامور به است پس چون قصر می کرد این عمر با وجود آنکه راوسے
این حدیث درست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره بود و مبنی قصر او مستطاب
صلی الله علیه و آله است و عادت سابق درین باب مختلف بود آورده اند که بجه امیر المؤمنین علی پرسید و سینه
او را در همچنین عمر و عثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللیة و حریرنا اما عانه مبارک در
احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره می کرد و حدیث هر دو جانب ضعیف است حدیث حلق
ضعیف تر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حمام نه در آمده و غیده از او ظهور حمام بعد از غسل
بعد از قبح بلا و عجم شده و لیکن خبر داده بود و وجود آن و نهی کرده از آن در آمدن حمام مگر بکلم ضرورت و قصد و
علاج و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قص میکرد شوارب اطفا را روز جمعه و در بعضی روایات زور شنبه
و در کیفیت قلم اطفا چیزی ثابت نشده و لیکن این مقدار در آمده که ابتدا میکرد و بسا به مبنی و ختم میکرد و باهام آن
در نظمی که منسوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاطفا بالسنه و الادب و مینا حوا سب
یسارها ادب و مفارقت نمیکرد و از آنحضرت مساک و شانه و چون ادهان می کرد و شانه می کرد و بجه شریف
و انظر میکرد در آینه جمال شریف خود الحق آینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای را در نور مطلع نورانی
و نظهر اسرار نامتناهی است **پیمت** وی ز آینه حسن ترا جدای نیست و عرض تجلی حسن است خود نامی است
صلی الله علیه و آله قدر حسن و جمال و با جید یعنی گردن شریف و عشق نیز بمعنی گردن در حدیث این ابی اله
آمده کان عقه جید و مینه فی صفار الفضة و دمیہ بضم وال و سکون میم بی که تراشیده می شود از علاج کذا
فی النماية و رقاموس گفت از تمام معنی سنگ سفید و اگر چه در تشبیه کردن بگردن صنم تماشایی روی نماید
و لیکن چون آراستگی میناید در صنعت آن و بهالغۃ می کنند و تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النماية و
حاشیه شامل نوشته الدیة الغزال و در حاشیه دیگر دیده آمو بره اما در کتب لغت این معنی یافته نشده مانند
اعلم و فعل او فی صفار الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عشق است و از حدیث دیگر
که در مواهب آورده که قال ابو هريرة کان جید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابین کانما شیخ
معلوم میکرد و که این صفت علو است از صفات وی صلی الله علیه و آله وسلم و اما منکبین شریف و

بیان عانه شوارب و نوره

بیان جید شریف

بیان سنگین

کتاب یفحیم و کسر کاف مجمع سرشانه و بازو فی الصراح منکب بن و بازو شانه و در وصف آن واقع شده
بعید باین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکبات بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بر بعضی
کرده اند و عرض صدر صفتی طلحه است که واقع شده است عریض الصدر بعید باین المنکبین مع این هر دو
لازم یکدیگر اند چون متعلق بدو حضورند جدا ذکر کرده شده اند و حسب الصدر نیز آمده این کشاد سینه
ست که داخل حلیه و صورت ظاهر است ولیکن صدر معنوی که کرمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست
مقامی عالیت که در تمام و کمال آن مخصوص ذات پابریکات حضرت سید السادات است غیر او را از محل
اولیا بر اندازه اتباع و اقتدار بوی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب خلاق بیاید اشارت
تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده قد برود و بعضی روایات عظیم شناس المنکبین و اکثر نیز آمده
و کتب یفحیم کاف و کسر تار فوقانیه و فتح آن مجمع کفین و شناس بضم میم روس عظام معنی سرا و استخوان نیز آمده
سوار البطن و الصدر برابر شکم و سینه یعنی همواره سینه از شکم بلندتره شکم از سینه و در حدیث ابی هریره معنی
البطن واقع شده و تفسیر کرده اند از ابوسع البطن که لدم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده مستوی
البطن مع الصدر و وصف کرده است این ام بانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا در طاس
که بر هم نهاده شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده دو مسرت به یفحیم میسکن
سین ممل و ضم یاد حدیث ابن ابی هاله و قیق المسرت به و تفسیر کرده اند مسرت به را بویهای که از فوق سینه ماک
بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بطنی که معنی رسته است و تقصیب که معنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسرت به
بضم را بویهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهر اشتقاق از مسرت به معنی راه و بر صدر بطن شریف غیر
ازین موی نبود و لهذا همین حدیث گفته که عاری الشمین و البطن سوی ذکک برهنه از موی هر دو پستان
جز این موی و شکم که این مسرت به است و گفته اند که اشعر الذراعین الساعدین و المنکبین و اعالی الصدر و
الساقین و موی دارد و ذراع و هر دو ساعد و و شها و بالا و سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا سر
میانه و آنکه در وصف شریف اجرو واقع شده اند که معنی برهنه از موی است در مقابل اشعر است که تمام بدن
موی دارد باشد و بطنهای شریف سفید بود برنگ سائر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم که بغل از نامه مردم متغیر اللون میباشد و بسیار همی نیزند جز آنحضرت و همچنین گفته است
قرطبی زیاده کرده است که موی نیز داشت ولیکن سخن کردند بعضی مردم در اینجا که این ثابت نشده است

منکب
منکب

و از بیاض البطین لازم نمی آید که موسی نباشد نعل بر او در بعضی احادیث تیف الطیبه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی نعل بر او انداخته و در بعضی احادیث عفره الطیبه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی و انصراح اعفر زنگ سرخ و سفید که بسرخ باز زد و مرویت از بعضی صحابه گفت ضم کرد در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسوی خود پس دید بر من از عرق بجاها می آنحضرت مانند بوی مشک در وصف طهر شریف واقع شده است که گویا از نوقه گذاشته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه و آله و سلم بین کیفیت خاتم النبوة و هو خاتم النبیین در بیان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود بر آمده اجزای بدن شریف مشابیه جسد در لون و صفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوت می گفتند بکسرتا فاعل ضم معنی اتمام رسیدن با خرافت یا معنی مهر و انگشتری یعنی چیزی که ولایت بر آنکه نیست بعد از موسی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که آنحضرت نعت کرده شده است در کتب مقدمه باین پس وی علامتی است که شناخته می شود باین که صلی الله علیه و سلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوسی و صیانت کرده شد از طریق قطع و طعن مثل خبر کیه مهر کرده می شود بر آن تاراه نیاید بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم در مستدرک از وهب بن نجبه آورده که بعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که علامت نبوة در میان کتفین وی بود و نعم ما قال الشاعر **عمیت نبوت را نوی آن نامه درشت** که از تعظیم دارد مهر بر پشت و شیخ بحر کلی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در وی احد و حده لا شریک له توجیهیست کنت فاکم منصور در روایات آمده که نوری بود که تپید رخسید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همین شناخته شد فوت آنحضرت گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الآن حاجت مانند اثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا دانا تر است بآن بجهت آنکه نبوت باقی نماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات بین کتفین آمده و بعضی آمده خدا را محض گفته الیسری و تا غرض نبون و فین و ضا و تجتین استخوان نرم که از غضروف گویند و تورپستی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین کتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب یسری باشد میان کفین است و همچنین در روایتی که عند گفته الیمین آمده و اسد اعلم را بیان ذکر کرده اند صوت و شکل آنرا و تشبیه کردند با شیار که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه گلبوتر و در حدیث دیگر آمده که بود غده اعم و غده بضم غین مجر و تشدید دال مهمله گری که در صید می باشد و منصفان بگرد بوی تخم گری سخت چلی و فی الصراح غده گره گوشت و الجمع غده و در ادانت که تشبیه بغده بود و حرار معنی مائل و مره است پس منافی نبود با آنچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و درین حدیث هر کسی که گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذافی شرح الشیخ ابن حجر علی الشامل و در حدیث دیگر آمده است مثل زندان مجله و زرد بقدیم زار کسوره بر روی مشده معنی تکه که برگریبان پیراهن می باشد و جمله لطف عار و حیم واحد جمال خانه عروس مانند تبه که ادا که ای بزرگی می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند جمله طاریت مشهور و زرد بیضه او این موافق حدیث کبیضه الحامه است و لیکن گفته اند که زرد ریخت یعنی بیضه نیامه است مگر تشبیه داده باشد بزر مجله کذافی بعضی شرح الشامل و بعضی گفته اند که زردیت بقدیم را بزرای نیز آمده است و معنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات مویها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی مویها بود پس او می همان مویها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گردوی خالها بود مانند ثنایل و ثنایل بد همزه بر وزن مصابیح جمع ثلول بر وزن زنبوران دانه ها که در پوست می بر آید مثل نخود اینهمه صورت ظاهر و شکل او دست در راسی العین در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بانحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نبوده هیچ یکی از پیغمبر آنرا و اسد اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم در شامی ترمذی در وصف آن گفته طویل المیزین و دراز زندقه راسی و سکون نون بند دست و فی القاموس از غده و الزراع و الکف و هازندان صورت و رازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگرد و در وجود آن کفین است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده جبل الذراعین و در روایتی جبل الضمیر سطر باز و جبل یفتح صین مهمله و سکون موحده و ذراع از فوق تا سر انگشت میانه و ساعد کذافی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست حسب الراحة ذراع کف دست و در روایتی بسط الکفین بقدیم الباء علی السین معنی فراخی و گسترده معنی تام الکفین مواخت روایت رجب الراحة و فی الصراح بسط الکفین دست کشاده و فی قراة عبد الله بلیده بسطان و در روایت دیگر بسط الکفین بقدیم سین بر یا سنی

بیان دستهای مبارک

نسخ

لاین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فروم شسته مقابل
 جعد و گویا سبط الکفین از آنجا است سبط الجیم یعنی مرو خوش قد مستوی القامة نیز آمده و در قاموس جبل
 سبط البیدین یعنی سخی و نیز گفته که سخی وزن دست می باشد شش الکفین تفسیر کرده اند و شش یعنی شش
 و سکون مثلثه را بغلیظ شش یعنی تبر درشت و در اخذ خشونت و در معنی شش سخن کرده اند که در احادیث گذشت
 شریف را وصف بلین نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستور دین شدا و از پدرش که گفت آدم
 من آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسح کردم دست شریف را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف
 و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسو دم من حریر را و نه در بسیار نرم تر از کف دست رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم و بسیار نوعی از حریر است نرم تر از همه پس با درشتی چون جمع شود نرم نرمی با سبزی جمع می
 چنانکه سائر بدن شریف و ناعم و ضخم و تبر قوی بود و همچنین کفهای دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند
 که وصف بلین خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چون عمل میکرد و در جهاد و استعمال با سلم و جزآن و عمل میکرد و در خدمت خانه و کار بارآن درشت می
 کف دست باین عارضه و چون ترک میکرد و از احوال خود می آمد بر اصل جبلت که نرم می بود کذا قبل آورده اند
 که چون اصمعی که امام آمده لغت است تفسیر که شش آن سخن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی
 الله علیه و آله و سلم که لاین کف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد تفسیر کنند حدیث را مگر بعد از
 غیظ و احتیاط و این اصمعی بغایت متصف بود با نصاب رعایت ادب با جناب سالت صلی الله علیه و آله
 و سلم یکبار می اورا از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این سخن حقیقت آن چیست جواب داد
 که اگر از غیر قلب سول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سخن اومی پرسیدند می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم تمام
 که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه با دابه و انصافه و قاضی حیاض گفته که ابو عبیده
 تفسیر کرده است شش بغلیظ و قصر یعنی به سبزی و کوتاهی و گفته که این محمود است در جان و زناورد
 کرده شد این قول بانگه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کننده که آنها را اعضا که عبارت از گوشان
 است یعنی دراز و روان در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شامل الاطراف بشین معجز این نیز نزدیک
 یعنی شامل است از شول یعنی کشیدن سنگ بار از زمین برداشتن تا قدم خود و در روایتی شامل بشین
 لام بنون چنانکه جبرئیل و جبرین قاله الابن الانباری و این صفت منافی قصر است صواب آنست که معنی

شستن قلیظت است بی قصر و خشونت اگر چه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود و قدر بود بد آنکه صفات
 و آثار و برکات معجزات پد شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت
 رخسار جابر بن سمره را گفت جابر پس باقیم مرد دست شریف او را سردی و یوی گو یا که بیرون آورده است از
 طبله عطار از او نزد طبرانی و یقی آمده است که گفت اهل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را تاملی شاید دست
 من ببدن آنحضرت بعد از آن بوی میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی مشک یزید بن الاسود گفت
 داد مرا آنحضرت دست خود را پس تا گاه می یابم دست وی را سرد تر از برف و شبوتر از مشک گفت سعد بن ابی
 وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکبارگی بعبادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح
 کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می باید سردی دست شریف و می صلی الله علیه
 و آله و سلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت شامل بود تمامه بدن شریف او را حتی عرق
 و بول او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد
 نشان صحت بدن آنست که گرم و مستدل باشد پس این سردی آن سردی است که بواسطه سردی مزاج
 و برودت طبیعت خشک و عرق آلوده می باشد و لمس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
 و عدم غلبه حرارت که بلبس آن راحتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر
 معلوم میگردد و قافم و باسد التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف وی نیز واقعه
 شستن القدین چنانکه شستن الکفین آمده ولیکن تغییر کرده است از او در مواهب بنیظ اصالح قدین در شستن
 هر دو را یعنی تخیم گفته نمصان الامخصین مخصی از باطن قدم که نمی چسپد بزین نزد پای نهادن فی
 باریکی کف پای و نمصان بضم خای مردی که اخص داد و اضافه با تمصین از برای سبالغته است شید الاخص
 آنکه پای او بسیار بلندی ماند از زمین کذا نقل من ابن الاثیر سیح القدین هموار و پای یعنی لمسار که چرک و
 پارگی و شکست در آنها بنو حنظله الماریسلان میکند و نیز میگزرد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی
 ایخنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پی سپر میکرد زمین راه میرفت تمام قدم و نمی بود اخص ما و را
 رداه البیضه و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود ما و را اخص پی سپر میکرد زمین با تمام قدم رداه
 ابن عساکر و ایشان سیح القدین هم همین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام با که مسح گویند همین صفت
 گویند که مخص نداشت و الله اعلم و بنو حنظله الماریسلان و وصف علیها است نه تمه سیح القدین و درین

پایان قدم مبارک

بسم الله

حدیث مناقات ظاهرات و غایبات آنچه گفته شود و در توفیق آنست که بقدری همصنوع و برابر بود و نقل تمام و لیکن
 بلند هم نبود و لیکن چون بی سپر یکدیگر زمین تمام قدم میکرد و می نشست زمین قدم نمی بود و غصص کنی نقل عن ابن عباس
 و لیکن این تقدیر اعتبار مبالغه در انحصار بعضی اشخاص است که در خوب نیست قدر بر او زهد آمدن بیده آمده که گفت کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الحسن البشیر قد را راه این سعد منهنوس العقیب و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گوشت
 پاشنه و منهنوس ضبط کردند آنرا اکثر بسین مهله و صاحب البحرین ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است بطله و مجرود شارق
 نیز بطله و مجرود گفته و بعضی گفته مجرود پاشنه بارگ درونی اصراع منهنوس گوشت گوشت گفت کاتب الحرم
 عنی الله عن پاشنه های پای سید الشیخ موسی الحیلانی و در صفا و لطفا فتویٰ لطیف بود که در شماره پنجم
 شکر آنچنان می باشد بود و قدس سره و او را لحظ از حلیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رحمة الله علیه صواب است
 گفته که از میمون بن کریم آمده که گفت پدرم غیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فراموش نکردم و رازی انگشت سیاه از
 قدسین آنحضرت از سایر اصحاب رساله احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خضر آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم زبانی وی متظاهر گفته که مشهور شده است بر آنکه سیاه است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از ترز و
 و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی گفته است از او این نیست مگر در اصحاب جلیلی و در مقاصد
 گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت که مطلقه که میمون بن کریم کرده است
 و دیدم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اینچنین و لیکن حدیث در سند امام احمد معتقد است بر حل چنانچه
 گذشت و همچنین است نزد بعضی ائمتی کلام الموابب گفته بنده عبدالحق بن سیف الدین حدیث آورده است
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده شده ام من قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سیاه
 را و اشارت کرد و تقدیم بعثت آنحضرت بر قیامت با بقدر تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و
 بعضی گفته اند که اشارت کرد و بعثت بعثت قیامت بمبالغه و الاحاجت بضم اصبعین نبود و جواب این آنست
 که بضم اصبعین طاهر میگردد و تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سیاه و وسطی آنحضرت برابر بودند و
 میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و بمبالغه و الله اعلم و کان فی سابقه نموده
 و بود بر هر دو ساق آنحضرت با یکی یعنی ضم و پر گوشت بودند و با یکی و لطیف بودند و فی الحدیث نظر
 الی سابقه کانهما جارة جمار بضم جیم و تشدید میانه درخت خرم و آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف
 و ابيض میباشد صنم الکرادیس طبرند با می استخوان کرد و در بضم و استخوان که پیوسته باشند و مفصل و